

۹۰/۱۲/۲۰

• دریافت

۹۱/۹/۲۰

• تأیید

تحلیل شخصیت زن در دو رمان سنگ صبور و میرامار با تکیه بر شخصیت «گوهر و زهره»

دکتر فرهاد رجبی *

خسرو موسویان نژاد **

چکیده

مسائل مربوط به زن، به عنوان یکی از اصلی ترین مسائل انسانی در ادبیات معاصر جایگاه خاصی را به خود اختصاص می دهد. در این باره، صادق چوبک و نجیب محفوظ که از پردغدغه ترین نویسندگان زبان فارسی و عربی می باشند، موشکافی و اهتمام وافر خود را در دو رمان سنگ صبور و میرامار به تصویر می کشند.

گوهر و زهره، نمایندگان زن ایرانی و مصری، دو شخصیتی هستند که نویسندگان می کوشند جایگاه و کارکرد زن جامعه خویش را در قالب آنها ترسیم کنند.

نگرش در کارکرد دو شخصیت، حکایت از انسان هایی دارد که محروم از هر حقوق انسانی، گاهی تا حدّ یک ابزار، نزول می یابند. آنها مجبورند به دلیل زن بودن، هر شرایطی را که اطرافیان نادان و گاهی مغرض بر آنها تحمیل می کنند، متحمل شوند و فرصتی برای دفاع و ابراز عقیده نداشته باشند. چنین ناکامی و ناتوانی در دو رمان، چه در اجتماع حاکم و چه در ساختار متن، دوشادوش هم حرکت کرده، تصویری بدیع از هماهنگی دو حیطه را فراروی مخاطبان قرار می دهند.

کلید واژه‌ها:

زن، گوهر، زهره، چوبک، محفوظ، سنگ صبور، میرامار.

farhadrajabi133@yahoo.com

* استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه گیلان

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی

مقدمه

با مطالعه ادبیات داستانی معاصر متوجه می شویم که نویسنده امروز از سرزمین دور و غریب و ملکه های دلفریب سخن نمی گوید، بلکه با آگاهی عمیق از سطوح جامعه، شخصیت های خود را از لایه های مختلف برگزیده، آنها را در موقعیت های فقر و نادانی، یأس و سرگردانی، خیانت و بی اعتمادی قرار داده، واکنش شان را به تصویر می کشد تا شناختی واقعی از انسان معاصر و دنیای اطرافش به دست دهد. این چنین است که داستان معاصر، تبدیل به ابزاری مهم برای شناخت اوضاع سده های گذشته و دهه های معاصر شده است.

گاه ادبیات در سرزمین های مختلف با وجود فاصله جغرافیایی، آثار مشابهی را خلق می کند که این مسأله، ارتباط نزدیکی با فطرت یگانه بشری، اشتراکات دینی، فرهنگی و تمدنی دارد. از سرزمین هایی که می توان در این زمینه به آنها اشاره کرد، مصر و ایران است. این دو کشور با دارا بودن دیرینه و تمدنی بزرگ و پرافتخار، فرهنگ مشترک اسلامی، رویارویی با مسأله استعمار و استبداد و مسائل دیگری همچون: مشکلات داخلی، فقر، عقب ماندگی علمی و موضوع زن، دارای هویت باستانی و معاصر مشابهی هستند که نتیجه چنین تشابهی در آثار ادبی آنها نمایان است. از جمله این آثار ادبی میرامار اثر نجیب محفوظ و سنگ صبور اثر صادق چوبک است. موضوع اصلی این دو رمان، سرنوشت دو زن به نام گوهر (در سنگ صبور) و زهره (در میرامار) است.

ما در این مقاله، با این فرضیه که زن در جامعه مصر و ایران - و بالطبع در دو رمان - دارای هویتی مشابه و مشترک است، ابتدا به معرفی صادق چوبک و نجیب محفوظ، سپس به معرفی شخصیت های قابل تطبیق دو رمان می پردازیم. در ادامه، وضعیت تاریخی زن را در بستر زمانی که دو رمان در آن روایت می شوند بررسی کرده، فشرده ای از رمان های سنگ صبور و میرامار را بیان و سپس در مرحله پایانی، مؤلفه ها و موضع گیری های مشترک را در ارتباط با شخصیت های دو رمان، مورد بررسی قرار می دهیم.

هدف اصلی نوشته حاضر دستیابی به پاسخی شایسته برای این سوال است که در دو رمان - و به دنبال آن در دو جامعه ایران و مصر - شخصیت زن چگونه تبلور می یابد و چه عواملی به شخصیت وی ماهیت می بخشند؟

مبنای مطابقت دو اثر، مکتب اروپای شرقی در نقد و ادبیات تطبیقی است؛ جایی که نظریه پردازانش معتقدند «اوضاع اجتماعی و اقتصادی در جامعه انسانی، همان چیزی است که روشی معین را در ادبیات شکل می بخشد. حال اگر این شرایط در دو یا چند جامعه مشابه باشد، موضوعات مشابهی را در برخواهد گرفت» (غسان السید، ۲۰۰۱: ۴۶)

به عبارتی دیگر، نگرشی در زیر ساخت ها و روساخت های جامعه ایران و مصر و همچنین عصر تدوین، زمینه های تولد دو اثر را فراهم کرده، گره های لازم را در پیوندشان موجب شده است.

سنگ صبور و میرامار را باید در زمره رمان های اجتماعی برشمرد. این دو رمان مثل هر رمان دیگر، در واقع «شرح و نقلی (هستند) از زندگی» (داد، ۱۳۸۷: ۲۳۹) و در برگیرنده کنش ها و واکنش ها که در بستر زندگی اجتماعی صورت می گیرند. شخصیت های این دو رمان هرگز فرا واقعی نبوده، با تیزبینی هر چه تمام تر از سطح واقعی زندگی مردم دو جامعه انتخاب می شوند. به همین دلیل در این جستار در پی به تصویر کشیدن این بعد از شخصیت های قهرمان دو رمان (گوهر و زهره) هستیم.

درباره چوبک و محفوظ، به طور جداگانه پژوهش های فراوان در دو حوزه زبان فارسی و عربی صورت گرفته است؛ چنان که این تلاش ها در باره سنگ صبور و میرامار نیز با همان ویژگی به چشم می خورد.

جستار حاضر کوشیده است با نگاهی تطبیقی و با متمرکز شدن بر موضوعی جزئی، نگاهی تازه بر دو اثر داشته باشد؛ کاری که به نظر می رسد تاکنون صورت نگرفته باشد.

چوبک و محفوظ در گذرگاه زندگی و ادبیات

صاق چوبک در سال ۱۳۹۵ ه.ش مصادف با ۱۹۱۶ م. در بوشهر متولد شد.

تحصیلات ابتدایی را در بوشهر و شیراز گذراند. سپس به تهران رفت و به تحصیل در کالج آمریکایی پرداخت. بعد از اتمام تحصیلات، در شرکت ملی نفت مشغول به کار شد. چوبک را به خاطر تصویرگری مناظر نفرت انگیز زندگی فرودستان و نیز بکارگیری لحن و بیان اقشار عامه و برخورداری از نثر ساده و پر انعطاف، نویسنده‌ای ناتورالیست دانسته‌اند. برجسته‌ترین آثار وی عبارتند از: «خیمه شب بازی ۱۳۲۴»، «انتری که لوطی اش مرد ۱۳۲۸»، «روز اول قبر ۱۳۴۴»، «چراغ آخر ۱۳۴۴» و نیز رمان‌های «تنگسیر ۱۳۴۲» و «سنگ صبور ۱۳۴۵» (روزبه، ۱۳۸۷: ۱۵۴).

چوبک، نویسنده‌ای است که در آثار خود می‌کوشد زندگانی مردم را ترسیم کند و در این کوشش موفق است. وی از واقعیت‌های زندگی اجتماعی سخن می‌گوید، از روی فساد و ابتذال پرده بر می‌دارد و آن را در تصویرهای هنری نشان می‌دهد. (دست‌غیب، ۱۳۵۳: ۹)

در سال ۱۳۶۹ / ۱۹۹۰ همایشی با عنوان بزرگداشت چوبک در دانشگاه کالیفرنیا برگزار شد و در آن، شخصیت‌هایی مانند: جهانگیر دُری، محمود عنایت، علی فرودسی و ... سخنرانی نمودند. چوبک در ۱۳ تیرماه سال ۱۳۷۷/۱۹۶۳ در بیمارستانی در شهر برکلی در گذشت. (محمودی، ۱۳۸۲، ۲۴۰)

نجیب محفوظ، در قاهره در سال ۱۹۱۱ در خانواده‌ای پرجمعیت متولد شد و از دانشگاه المصریه در رشته فلسفه در سال ۱۹۳۶ فارغ التحصیل شد به عنوان کارمند در اداره دانشگاه و سپس در وزارت اوقاف و فرهنگ مشغول به کار گردید و سرانجام به عضویت مجلس عالی فرهنگ مصر درآمد (کامبل، ۱۹۹۶: ۱۱۷۹). اولین اثری که از وی منتشر شد، مجموعه داستان «همس الجنون» در سال ۱۹۳۹ بود. سپس به نوشتن رمان‌های متعددی که مسایل سیاسی، اجتماعی و تاریخی روزگارش را بررسی می‌کرد پرداخت؛ از جمله آنها: *زقاق المدق*، *بین القصرین*، *قصر الشوق* و *السكریه* است که در آنها زندگی مردم مصر را در طی دوره‌های بین دو جنگ جهانی ترسیم می‌نماید، همانگونه که رمان‌های *الکرنک*، *ثرثره فوق النيل* و *میرامار* نیز بیانگر زندگی سیاسی دهه شصت است. محفوظ توانست جایزه نوبل ادبیات را در سال ۱۹۸۸ از آن خود کند.

آکادمی ادبیات سوئد در مورد شایستگی محفوظ در دریافت جایزه نوبل اعلام کرد: «آثار محفوظ، تصویرگر فنون عربی در قصه نویسی و رمان است و کل بشریت مخاطب اوست» (شکیب انصاری، ۱۳۸۴: ۳۴۱). وی در سال ۲۰۰۶ در سن ۹۴ سالگی در گذشت.

تشابه مکتب‌های ادبی چوبک و محفوظ

مکتب ناتورالیسم و رئالیسم به عنوان مکاتب ادبی دو نویسنده، زیر بنای قابل قبولی برای تطبیق و مقایسه آثار این دو نویسنده است، چرا که از نظر منتقدان «مکتب ناتورالیسم از خیلی جنبه‌ها شدت رئالیسم بود» (فورست، ۱۳۸۸، ۱۶۰). چوبک بنا به گواه منتقدان آثارش، نویسنده‌ای ناتورالیسم است و در مقاله‌های مختلف، مؤلفه‌های این مکتب از جمله «دشواری زندگی و عذاب مفرط جسمی، حیوانی بودن طبع انسان، جبر زیست شناختی و ناکامی در اعمال اراده فردی» (پاینده، ۱۳۸۹: ۳۰۷) را در داستان‌های کوتاه و بخصوص رمان سنگ صبور مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. از طرف دیگر، محفوظ در مورد سبک ادبی خود می‌گوید: «من واقع‌گرایی (رئالیسم) را انتخاب کردم و این خود شاید حاصل جرأت و شاید نتیجه تأمل و اندیشه من بود» (محمد سعید، ۱۳۷۸: ۹).

با این مقدمه، به نظر می‌رسد مکتب‌های ادبی این دو نویسنده به جلوه‌های ناتورالیسم و رئالیسم نزدیک‌تر باشد. بسیاری از نویسندگان و منتقدان بزرگ شباهت و نزدیکی این دو مکتب را گوشزد کرده‌اند. علاوه بر این، می‌بینیم زولا، بنیان‌گذار مکتب ادبی ناتورالیسم، «این دو اصطلاح را در یک معنا به کار می‌برد و نه در محفل‌ها و نه در نقد‌های ادبی‌اش، تلاشی برای جدا نمودن این دو از یکدیگر نمی‌کند» (فورست، ۱۳۸۸: ۱۴). منتقدان در مورد شکل‌گیری مکتب ناتورالیسم اعتقاد دارند «ناتورالیسم از بطن رئالیسم پدید آمد و در مبانی نظری و روش‌هایشان، این دو شیوه داستان نویسی اشتراکات فراوان دارند» (پاینده، ۱۳۸۹: ۲۹۵). اما مهمترین وجه اشتراک این دو مکتب، نوع تعریف آنها از هنر است «که هنر اساساً عبارت است از باز نمایی عینی و تقلیدی واقعیت‌های خارجی» (فورست، ۱۳۸۸: ۱۶).

با این تحلیل، سنگ صبور و میرامار به عنوان دو اثر ناتورالیستی و رئالیستی علاوه بر اشتراک در مضمون، سبک ادبی نزدیک به هم و قابل انطباقی دارند. علاوه بر این، برخی همچون دکتر خانلری، با ردّ وجه ناتورالیستی نوشته‌های چوبک، بر این باورند که نوشته‌هایش «امتداد مبالغه‌آمیز رئالیسم» است (دهباشی، ۱۳۸۰: ۹۰).

کارکرد شخصیت‌ها

در ادبیات، شخصیت، فرد ساخته شده‌ای است که مانند اشخاص حقیقی از ویژگی‌هایی برخوردار است و با این ویژگی‌ها در داستان و نمایش ظاهر می‌شود (داد، ۱۳۸۷: ۳۰۱). «یک نویسنده، اندیشه‌ها و دغدغه‌های کلی خود را در شخصیت‌هایی که در جامعه زندگی می‌کنند مجسم می‌نماید» (غنیمی هلال، ۱۹۹۷: ۵۶۲). شخصیت‌ها که از اصلی‌ترین عناصر انتقال مفاهیم مورد نظر نویسنده هستند، در شکل‌گیری و پیشبرد اهداف دو رمان نقش بسیار برجسته‌ای را ایفا می‌کنند. به همین علت، ضرورت ایجاد می‌کند تا تصویری از کارکردهای مهم این شخصیت‌ها ارائه شود.

شخصیت‌های تأثیرگذار رمان سنگ صبور

«سنگ صبور، داستان شکست خوردگان و تنهائیان است. آدم‌های داستان همگی با خویشتن خویش در جنگند» (دست‌غیب، ۱۳۵۳: ۹۸). اسیر نوعی جبرند و برای دگرگونی اوضاع، گامی بر نمی‌دارند (همان، ۳۴). بررسی شخصیت‌های داستان، شاهدهی است بر این مدعا:

احمد آقا: معلّمی ۲۵ ساله که در محلّه فقیرنشین شیراز در اتاقی کرایه‌ای زندگی می‌کند. «او نماینده روشنفکران وارفته و ترسویی است که روز و شب با خیال‌ها و هراس‌های خود سرگرم است و دلیری روبه‌رو شدن با رویدادها را ندارد» (دست‌غیب، ۱۳۵۳: ۹). احمد دارای ۹ بخش است که به صورت تک‌گویی، هویت و افکار خود را بیان می‌کند. وی خود را از طبقه پایین دست جامعه معرفی

می کند. دارای سخنگوی درونی ای به نام همزاد است که او را به تحرک و فعالیت مثبت و سازنده تشویق می کند. اما گویا دست به نوعی خودسانسوری سیاسی و اجتماعی زده است. با آگاهی از زندگی گوهر و وضعیت او، قصد دارد بر اساس زندگی او داستانی بنویسد. اما این کار را نمی کند و در چرخه شک و تردید و ناتوانی گرفتار شده است.

گوهر: محور گفتگوی شخصیت های رمان سنگ صبور است. او زن مطلقاً جوانی است که در دوازده سالگی با پیرمردی به نام حاج اسماعیل ازدواج و صاحب فرزندی به نام کاکل زری می شود. به خاطر اعتقادات خرافی جامعه و شوهرش، طلاق داده می شود و زندگی خود را با صیغه روی تأمین می کند. تمرکز بر روی شخصیت گوهر نشان می دهد که «آدم های جهان داستان چوبک، کم تر اهل عمل و حضور فعال هستند» (مهدی پور عمرانی، ۱۳۷۸: ۴۷). گوهر نماد زن ایرانی دهه ۳۰ و ۴۰ است که به خاطر عقاید خرافی زیر چکمه های مرد له می شود و به خاطر جهل و بی سواد بودن سوءاستفاده قشر روشنفکر و خاموش فکر جامعه قرار می گیرد؛ از احمد گرفته که از او می خواهد بدون قید و بند شرعی همخوابه اش شود تا شیخ محمود حکاک که با شریعت او را «آفتابه خلا» مردان کرده است. در نهایت، توسط شخصی به نام سیف القلم با سیانور به قتل می رسد.

شیخ محمود حکاک: پیرمردی که شغل اصلی وی حکاکای روی «مهر» است. در ضمن، از بین زائران حرم شاهچراغ، برای گوهر مرد پیدا می کند و صیغه عقد آنها را می خواند و از این طریق به نوایی می رسد. از نظر او، کارش بدون ایراد و کاملاً درست است. شیخ محمود، نماد قشر خرافه پرست و جاهل جامعه است که با تفسیرهای غلط، زمینه سوء استفاده از زن را مهیا می کند.

سیف القلم: سیدی هندی که به شیراز آمده و کمر به قتل زنان روسپی بسته است. وی به بهانه صیغه، زنان را به خانه کشانده، آنان را با سیانور به قتل می رساند. انگیزه ای که برای قتل بیان می کند، پاک کردن زمین از سفلیس و فاحشه است. درحالیکه، دلیل اصلی اش ارضاء حسّ حقارتی است که در مقابل زنان دارد. وی به خاطر چهره کریه خود هیچگاه مورد علاقه زنی قرار نگرفته است.

خجسته: مادر گوهر، زنی بینوا که شوهر خود را از دست داده و ناچار است برای گذران زندگی رختشویی کند.
حاج اسماعیل: تاجر گمرگ، پیرمردی که سه بار ازدواج کرده، اما صاحب بچه نشده است. از گوهر صاحب بچه می شود. اما به خاطر باوری خرافی او را طلاق می دهد. حاج اسماعیل نماد مردسالاری در جامعه است.

شخصیت های تأثیر گذار رمان میرامار

شخصیت های مطرح شده در میرامار نیز عمدتاً از قشر فرودست جامعه هستند که نوعی وارفتگی و جدال دائمی با خود و دیگران را می توان از اصلی ترین شاخصه های شناخت آنها برشمرد:

زهره: محور اصلی گفتگوی شخصیت های رمان میرامار است. زهره، دارای بخش مستقلی نیست که به تک گویی بپردازد، لذا شخصیت وی از کنار هم گذاشتن تعاریفی که شخصیت های دیگر رمان از او ارائه می دهند، شکل می گیرد. زهره دختری جوان است که به خاطر ازدواج اجباری از روستای «زیادیه» فرار و به اسکندریه می رود. در پانسیونی به نام میرامار مشغول خدمتکاری می شود. زهره نماینده زن معاصر دهه ۵۰ و ۶۰، در پی ترقی و احقاق حقوق خود است. حقوقی که اگر چه قانون، حق استیفایش را به او می دهد، اما تعصبات مردانه، قدرتمندتر از قانون است و تلاش می شود تا او توسری خور و عقب مانده باقی بماند.

عامر وجدی: پیرمردی که به پانسیون میرامار آمده است تا باقی عمر خود را در آسایش بگذراند. او روزنامه نگاری است که دوره نویسندگی اش به سرآمده. عامر از طبقه پایین دست جامعه است. لذا مدام از زهره طرفداری می کند. بیشترین شناخت ما از زهره، در بخش تک گویی این شخصیت به دست می آید.

طلبه مرزوق و حسنی علام: هر دو از طبقه فئودال اند که انقلاب ۱۹۵۲ املاک شان را از آنها گرفته است. آنها هر دو در فکر سوء استفاده از زهره اند. طلبه مدام او را تحقیر می کند. همان گونه که حسنی علام او را وسیله ای تجملی می داند

که باید تزیین هر اتاق اجاره ای باشد. «نویسنده، این دو شخصیت را بی شرم و بی اعتنا به دیگران معرفی می کند» (عبدالمعطی، ۱۹۹۴: ۱۲۱).

سرحان بحیری و منصور باهی: هر دو شخصیت های انقلابی اند، اما با دو ایده و سرنوشت متفاوت. سرحان، از آن کسانی است که به قول معروف، نان به نرخ روز می خورد؛ وی از انقلاب، منفعت فراوان برده است. ابتدا به «صفیه برکات» قول ازدواج می دهد، ولی زهره را که می بیند، او را فراموش می کند. او آن هنگام که علیّه، معلم زهره را می بیند، زهره را نیز رها می کند. سرحان، سرانجام به خاطر شکست در عملیات قاچاق، خودکشی می کند. اما منصور باهی، روشنفکری است از حزب کمونیست که به خاطر پشت کردن به عقیده خود و خیانت به دوستش، در دوزخ وجدان عذاب می کشد. او به طرفداری از زهره، با سرحان گلاویز می شود و بعد به زهره پیشنهاد ازدواج می دهد. اما زهره که او را خوب شناخته، جواب رد به خواسته اش می دهد.

ابوالعباس: از شخصیت های فرعی داستان است. مردی روزنامه فروش است که از زهره خواستگاری می کند. اما زهره به او جواب رد می دهد. چرا که زهره از او شنیده که «زن حیوان است، پس باید او را با کتک زدن رام کرد».

پدربزرگ زهره: پیرمردی که بعد از فوت پدر زهره، سرپرستی وی را برعهده دارد. حضور او گرچه در داستان کمرنگ است، اما حضوری تلخ و ابدی بر زندگی زهره و سرنوشت وی دارد. او می خواست زهره را به عقد پیرمردی همسن خود درآورد.

زاویه دید، مکان و زمان دو رمان

زاویه دید به «موقعیتی گفته می شود که نویسنده نسبت به روایت داستان اتخاذ می کند و دریچه ای است که پیش روی خواننده می گشاید تا او از آن دریچه حوادث داستان را ببیند و بخواند» (داد، ۱۳۸۷: ۲۵۹).

زاویه دید رمان سنگ صبور و میرامار، تک گویی درونی مستقیم است. این زاویه دید، بدین معناست که «نویسنده غایب است و تجربیات درونی شخصیت، بطور مستقیم از ذهن او عرضه می گردد.» (بیات، ۱۳۸۷: ۷۹) استفاده از این

زاویه دید در سنگ صبور «نه از سر تفنن یا قصد آزمایش شیوه های مدرن داستان، که زائیده نیازی بوده که چوبک برای انعکاس تنهایی انسانها احساس می کرده است.» این نیاز از آنجا نشأت می گرفت که «شخصیت های داستان در کنار هم، ولی در دنیایی متفاوت و جدا از هم زندگی می کنند. به همین دلیل چوبک دریافته است که بهترین شیوه برای روایت داستان، شیوه ای است که در آن شخصیت ها بدون مخاطب قرار دادن یکدیگر، در تنهایی خود و برای خود می اندیشند و محتویات ذهن آنها از طریق تک گویی درونی مستقیم ارائه می شود.» (همان: ۲۰۷) رمان میرامار نیز با همین زاویه دید، دارای چنین وضعیتی است. «این شیوه [تک گویی درونی]، گسستگی و جدایی شخصیت های چهار گانه و عملکرد هر کدام از آنها را در محدوده خاص خود مورد تأکید قرار می دهد.» (محمد سعید، ۱۳۷۸: ۳۵۴) اهمیت چنین زاویه دیدی در این است که بین شخصیت داستانی و متن، واسطه ای به نام راوی در کار نیست، بلکه چندین شخصیت به صورت مستقیم رمان را روایت می کنند. در رمان سنگ صبور، پنج نفر «احمد، بلقیس، جهان سلطان، کاکل زری، سیف القلم» و در رمان میرامار چهار نفر «عامر وجدی، حسنی علان، سرحان بحیری، منصور باهی» تک گویی می کنند.

محور اصلی دو رمان، دو زن به نام های گوهر در «سنگ صبور» و زهره در «میرامار» است. با این وجود، دو شخصیت دارای بخشی خاص که به تک گویی پردازند نبوده، بلکه هویت و عملکرد آنها از طریق تک گویی شخصیت های دیگر شناخته می شود.

مکان و زمان: مکان و زمان که در اصطلاح داستان نویسی، صحنه (setting) نامیده می شود، «عبارت است از موقعیت مکانی و زمانی که عمل داستان در آن تحقق می یابد» (داد، ۱۳۸۷: ۳۲۹). این دو عنصر در هر دو رمان مشابه هم است. مکان در میرامار، پانسیون و در سنگ صبور، چند اتاق استیجاری کنار هم است و اتفاقات مربوط به شخصیت های دو رمان در آن بستر شکل می یابد که البته وجه گذرا بودن و موقتی مکان، ضمن تأکید بر اشتراک این عنصر دو رمان، می تواند تأکیدی باشد بر عدم ثبات سیاسی و اجتماعی دو جامعه ایران و مصر. زمان

اتفاقات در رمان میرامار پاییز است و در سنگ صبور زمستان؛ فصولی که غالباً در ادبیات فارسی و عربی، یادآور پایان طراوت و شکوه و آغاز و نهایت سردی و سقوط هستند.

انطباق وضعیت زن ایرانی و مصری دوره نگارش با زنان دو رمان

جستجوی جایگاه زن در اساطیر نشان می دهد در کنار ارتباط زن با نیروهای منفی چون سرما، اهریمن، جادو، وی با خصلت های نیکی چون: ماه، زمین و... نیز در ارتباط است (شایگان فر، ۱۳۸۴: ۱۵۰) و این امر ضرورت توجه به همه ویژگی های زن را می طلبد.

حوادث رمان های سنگ صبور و میرامار در برهه حساس تاریخی اتفاق می افتد. حوادث سنگ صبور مربوط به دهه دوم سال ۱۳۰۰ است. در این دوره رضاشاه پایه های حکومت خود را مستحکم و با استبداد مثال زدنی، تلاش های آزادی خواهان و روشنفکران را سرکوب می کرد. از طرف دیگر، رمان میرامار وضعیت مصر و تغییرات سیاسی و اجتماعی بعد از انقلاب ژوئیه (۱۹۵۲) را دست مایه خود قرار می دهد و البته بررسی وضعیت زنان، در این برهه تاریخی، زمینه ای شفاف در فهم و تبیین موضوع در اختیار ما قرار می دهد.

حوادث رمان سنگ صبور در سال ۱۳۱۳ اتفاق می افتد. در این دوره «زنان ایران از امتیازات حیوانات اهلی هم بی نصیب بودند... در کشور استبدادی ایران، ظلم و ستمگری عادت و طبیعت ثانوی مردم شده بود و هر کس قوی تر و زورمندتر بود، نسبت به مادون خود ظلم می کرد و چون زنان از همه ضعیف تر بودند، مظلوم ترین طبقات ایرانی محسوب می شدند» (ملک زاده، ۱۳۶۳: ۷۶).

البته چنین نگرشی درباره زن، فقط محدود به جامعه ایران نبوده، بلکه بسیاری از نویسندگان برای زنان شرقی، چنین جایگاهی را به تصویر کشیده و بر این باورند که: «زن شرقی در طول قرن ها، وضعیت مصیبت باری داشته است، هر چند به ندرت این وضع را باز شناخته و همواره به منزله قسمت، آن را پذیرفته است. زن جزئی از اجزاء مایملک شوهر بوده، او می توانست بنا به میل خویش هر رفتاری با

او داشته باشد.» (رایس، ۱۳۸۳، ۷۸)

با این که تنها بعد از انقلاب ژوئیه ۱۹۵۲ می بینیم که «گام های شجاعانه ای در دادن حق رأی به زنان مصری برداشته می شود و این حق در گذشته از آنها مضایغه می شد» (امیدواری، ۱۳۵۹: ۱۵)، اما جالب توجه تر این که نوال سعداوی، شخصیت برجسته حقوق زنان در مصر، دو دهه بعد می گوید: «اکنون با گذشت زمان مشخص شده است که کسب حقوق سیاسی برای زنان از قبیل حق رأی، تغییر چندان در وضع زنان طبقه محروم ایجاد نکرده است» (سعداوی، ۱۳۵۹: ۲۱۵). وی حتی می گوید: «تغییر در قانون، به تنهایی برای کسب آزادی واقعی کافی نخواهد بود. اگر کوشش های لازم سازمانی، سیاسی و فرهنگی برای تحقق یک تغییر قاطع در نهاد حاکم بر زندگی زن و مرد و بخصوص محو نظام پدرسالاری و ارزش های سنتی قائم بر آن در بین مردم صورت نگیرد، هر قانون ترقی خواهانه ای، کلمات مرده ای بیش نخواهد بود» (همان: ۳۲۱).

با بررسی دو رمان متوجه می شویم که آنها همچون آینه ای مقابل حوادث زمان خود، موشکافانه این وضعیت را انعکاس می دهند. زن در سنگ صبور، مطیع و راضی به قسمت و وضعیت خویش است. در میرامار با وجود این که سعی می کند خویشتن را ابراز کند، اما تعصبات مردانه همچنان او را عقب می راند و او در نهایت، همانی را می پذیرد که هم جنسش در سنگ صبور پذیرفته است.

زن و سکوت در برابر سرنوشت

اولین نکته ای که در بررسی وضعیت و هویت زن در دو رمان مورد توجه است و می توانیم از طریق آن به جایگاه وی در دو رمان و بالطبع در جامعه نویسندگان پی ببریم، زاویه دیدی است که چوبک و محفوظ برای روایت رمان های خود انتخاب کرده اند. رمان ها از طریق تک گویی درونی روایت شده اند؛ بدین شکل که در هر بخش، شخصیتی حاضر می شود و علاوه بر این که از دیدگاه خود، راوی حوادث است، مخفی ترین ذهنیاتش را برملا می کند و بدین شکل رمان هایی چند صدایی به وجود می آید. نکته بسیار مهم این است که در بین این

صداها، شخصیت‌های محوری دو رمان اجازه تک‌گویی نمی‌یابند. کنار گذاشته شدن دو شخصیت محوری (گوهر و زهره) از تک‌گویی در بخشی خاص، بیانگر کنار گذاشته شدن زن در جامعه مصر و ایران در زمان روایت دو رمان است. این مسأله نه تنها در فرم رمان‌ها اتفاق می‌افتد، بلکه در محتوای آن دو به وضوح دیده می‌شود. گوهر از آغاز تا پایان زندگی، هیچگاه اجازه نظر دادن و سخن گفتن در مورد مسائل اساسی زندگی را نمی‌یابد. در جریان خواستگاری حاج اسماعیل، نظرش پرسیده نمی‌شود. «از همه جا بی‌خبر هول‌هولکی بندم انداختن، گربه شورم کردن، نشوندن پای سفره عقد» (چوبک، ۱۳۵۲: ۶۴). زائران حرم شاهچراغ او را به زنا و فرزندش را به حرامزادگی متهم می‌کنند بدون این که سخنش را بشنوند. «دس مردکه دهاتی تو حرم خورد تو دماغ بچم. خون راه افتاد و مردم مته قوم لوط ریختن سرم که بچه حرومزاده س، ... من دار و ندارم تو دنیا همی کاکل زری بود... شوورم و خدا و آقام شاهچراغ و همه مردم بش ظلم کردن. یکی نبود به حرفم گوش بگیره» (همان: ۲۲۸). شوهرش حاج اسماعیل به او اجازه نداد تا بی‌گناهی خود و فرزندش را ثابت کند: «هر چه گوهر از و جز کرد و دو پایی رفت رو قرآن، حاجی باورش نشد. از خونه ش کردش بیرون» (همان: ۹۷).

گوهر تا آخرین لحظات عمرش که داشت در مقابل سیف القلم جان می‌داد، سعی می‌کرد سخنی بگوید، اما نتوانست «زبان‌ت دارد بند می‌آید. از آمدن به اینجا پشیمانی؟ گمان نمی‌کنم در تمام عمرت به اندازه حالا ترسیده باشی» (همان: ۲۷۶).

این اتفاق برای زهره نیز شکل می‌گیرد. از طرف پیرمردی همسن پدربزرگش خواستگاری می‌شود. با موافقت پدربزرگ روبرو می‌شود و می‌داند که نمی‌تواند در مقابل خواسته پدربزرگ ایستادگی کند. بنابراین، از روستا فرار کرده به شهر اسکندریه می‌رود. «پدربزرگش می‌خواست او را به ازدواج پیرمردی مثل خودش وادار کند و باقی قضایا هم روشن است...» (محفوظ، ۲۰۰۹: ۳۲). وی آن‌گاه که در مقابل نگاه‌های حریص مردانی مانند طلبه مرزوق مورد تعرض جنسی حسنی علام قرار می‌گیرد، با آن که در مقابلشان می‌ایستد، اما نمی‌تواند از شرشان در امان باشد. در نهایت وقتی که سرحان بحیری به او خیانت کرده، احساسات او را

به سخره می گیرد و حتی او را به فاحشه گری متهم می کند (۱۴۴). باز او می ماند با بغضی در گلو مانده و حرف هایی فرو خورده. در هر کدام از این موقعیت ها زهره و شخصیت او نادیده گرفته می شود.

وقوف بر چنین زوایایی از داستان بر مخاطب روشن می کند که چوبک و محفوظ نمی توانند بخشی را برای تک گویی گوهر و زهره اختصاص دهند تا بدین وسیله آنها از آرزوها و آلام و رفع آنها ها سخن بگویند. در واقع، چوبک و محفوظ با عدم اختصاص بخشی خاص به تک گویی گوهر و زهره، نه تنها دهان دوخته و زبان بریده زن دوره خود را ترسیم کرده اند، بلکه به صورت کنایی گزارش روشنی از کنار گذاشته شدن زن به عنوان یک انسان از جامعه دوره خویش ارائه نموده اند.

تلازم شخصیت زن و جامعه ی معاصر

در بسیاری موارد وطن، زن و مادر، مفهومی نزدیک به هم می یابند و می توان هر یک را نماد دیگری دانست. شاهد این مدعا، نوشته ها و شعرهایی است که بویژه در دوره معاصر با تأکید بیشتری بر این معنا اشاره می کنند؛ از جمله شعری است از «نزار قبانی» که خود را زاده شهر عربی معرفی کرده، می گوید: «تا شهر عربی مرا با عنوان فرزندم نخواند، وارد آن نخواهم شد» (الهوری، ۲۰۰۷: ۴۷).

وطن و زن، علاوه بر اشتراک در باروری، مفاهیمی هستند که از نوامیس بشری به حساب می آیند و پاسداری از آنها وظیفه هر فرد و گروه است و کاربرد اصطلاحاتی مانند «ماد وطن» و «ماد میهن» در ادبیات، ناظر بر چنین ادعایی است. در رمان سنگ صبور، می توان گوهر را نماد سرزمین ایران دانست؛ همانگونه که می توان زهره را در میرامار، نماد سرزمین مصر به حساب آورد. زیرا شخصیت های رمان، واکنشی که در قبال مسائل وطن دارند، در برخورد با زن از خود نشان می دهند.

احمد، روشنفکر هراسیده دهه بیست، در فکر و خیال به نجات گوهر می اندیشد. ولی وقتی به مرحله عمل می رسد، جا می زند و از هر اقدامی برای رهایی او از

وضعیت نابسامانش باز می ماند و البته به خاطر این ناتوانی، خود را سرزنش می کند: «این فداکاری رو نداشتی که دستش رو بگیری و از منجلاب شیخ محمود بیرونش بکشی» (چوبک، ۱۳۵۲: ۲۹۲). او در صحنه سیاسی نیز همین گونه است؛ نسبت به وضعیت فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه و سرزمین خود معترض است، اما این اعتراض فقط در نوشته ها و خیالات ذهنی اش اجازه بروز و ظهور می یابد. چرا که به شدت از نظمیه، امنیه و آژان در هراس است. «فکر کردم نکنه یارو جاسوس نظمیه باشد. تو پشتم لرزیدی... از ترس گفتم: ... اینجا ایرونه خدا رو شکر ما همه چی داریم» (همان: ۴۶).

احمد، همانگونه که در حمایت از گوهر جسارت و فداکاری اش را از دست داده است، در صحنه اجتماعی نیز جسارت اعتراض ندارد. بنابراین، همان واکنشی را که در حمایت از گوهر دارد در قبال مسئولیت اجتماعی و جامعه اش نیز از خود نشان می دهد. در اینجا است که زن، وطن و جامعه، مفهومی نزدیک به هم می یابند و عکس العمل فرد در مقابل هر کدام، بیانگر واکنش او در مقابل دیگری است. از طرف دیگر، احمد نماینده روشنفکران دهه ای است که زیر فشار استبداد، فلج شده اند و توان هر نوع اقدام و حرکت را از دست داده اند.

شیخ محمود حکاک که به گمان کمک به اداره امور زندگی گوهر او را برای مردان صیغه می کند، نادانسته زمینه نابودی خود و سقوط گوهر را فراهم می کند. وی در آخرین عقد موقت، گوهر را به «سیف القلم هندی» می سپارد و سیف القلم نه تنها گوهر را با جام سیانور به قتل می رساند، بلکه بعد از او شیخ محمود حکاک را نیز به همان روش می کُشد. این جریان، دقیقاً همان اتفافی بود که در دهه بیست در تاریخ سیاسی و ملی ایران به وقوع پیوست. رضاشاه با خودخواهی و استبداد مثال زدنی خود، سرزمین ایران را به تصرف استعمار انگلیس در آورد و انگلیس با فشردن گلوگاه های نفتی، ایران و اقتصاد آن را به احتضاری طولانی مدت فرو برد. اما انگلیس به این هم اکتفا نکرد و به عمر حکومت رضا شاه در سال ۱۳۲۰ پایان داد.

در این بیان، گوهر هم معنای سرزمین ایران است و شیخ محمود حکاک، عنان

دار زندگی گوهر، با تمام استبداد و جهالت خود، فرمانروایی رضاشاه را بر ایران بر ذهن متبادر می کند. حضور سیف القلم هندی در ایران برای اصلاح و آبادانی، حضور استعمار خارجی انگلیس در ایران را به خاطر می آورد. به همین علت است که می گویند سنگ صبور «زندگی گروه کوچکی از مردم ایران را در اولین دهه های قرن بیستم شرح می دهد و از انزوای افرادی سخن می گوید که قادر به برقراری ارتباط با دیگران نیستند؛ از زنانی که مورد آزار و سوء استفاده قرار گرفته اند؛ از کودکان رها شده؛ بیگانگان بی ریشه و روشنفکران ناامید و تنها سخن می گوید» (دهباشی، ۱۳۸۰: ۲۰۸).

در رمان میرامار نیز، واکنش شخصیت ها در قبال زهره، همان واکنش مقابل سرزمین و مردمشان است. عامر وجدی، شخصیت روشنفکر متعهد رمان است، ولی بدون طمع و چشمداشت از زهره حمایت می کند: طلبه مرزوق هنگامی که زهره را با دید کالای صادراتی به ریشخند می گیرد و می گوید: «تابستان آینده او را توی ژنو یا مونت کارلو می بینیم» (محفوظ، ۲۰۰۹: ۳۴). عامر وجدی از او دفاع می کند «با دلخوری گفتم هر چه خدا بخواهد، نه آنچه تو می گویی شیخ» (همان: ۳۴). عامر در پایان رمان که زهره از پانسیون اخراج می شود نگران اوست: «می خواهم از بابت تو خیالم راحت باشه... از تو می خواهم که توی گرفتاری هایت با من مشورت کنی و پیشم بیایی» (همان، ۲۱۲).

در عین حال، چنین نگرانی ای درباره مسائل ملی و اجتماعی نیز به چشم می خورد. چنانکه می گوید: «هدف ما بیداری مردم بود» (همان، ۱۶). یکی از شخصیت های رمان در خطاب به او می گوید: «تو سگ مطیع ملت» (همان: ۱۱). نمونه دیگر، عضویت در حزب های انقلابی و ضد استعمار امت، وطن و وفد است که البته به خاطر احساس انحراف در آرمان های حزب وفد از آن جدا شد. (همان: ۲۵)

منصور باهی، زهره را دوست می دارد. اما توان روحی و روانی کمک کردن به او را ندارد. بنابراین، وقتی می خواهد سرخان بحیری را به دلیل خیانت به زهره به قتل برساند، یادش می آید که ابزار قتل را همراهش نیاورده است. «دستم را به

دنبال قیچی در جیب هایم فرو بردم، آن را نیافتم. هر جا را که به فکر می رسید، گشتم. اما نیافتم. آیا فراموش کردم آن را بردارم؟» (پیشین: ۱۵۷) وی در صحنه انقلاب و مسائل ملی، فرد شکست خورده ای است که به خاطر عدم پایداری نتوانست مسیر آرمان های ملی و انقلابی را ادامه دهد. بنابراین، همزمان خود را در میانه راه رها می کند: «من خائتم. من از فرصت به دست آمده استفاده کردم و فرار کردم» (همان: ۱۳۵).

حسنی علام، زهره را به عنوان ابزاری برای زینت اتاق ها می داند. نگاهش به او و دیگر زن های رمان نشان از این دارد که او هیچ نوع تعهدی نسبت به زن ندارد. علام در مورد زهره می گوید: «بیش از لیاقتش جدی است. باید او زینت هر اتاقی باشد که در آینده اجاره می کنم» (همان: ۷۲). او همان گونه که در مقابل زن هیچ تعهدی به جز بهره وری و لذت را ندارد، در مقابل وطنش نیز احساس وظیفه ای نمی کند. «سعادت بزرگی است که به چیزی وابسته نباشی؛ نه طبقه، نه دین، نه وطن، نه واجبات» (همان: ۸۶).

اما سرحان بحیری که هم طبقه و هم استانی زهره است، علاقه خود را به زهره ابراز و اعتماد او را به خود جلب می کند. اما پس از مدتی به معلم زهره پیشنهاد ازدواج می دهد. چرا که از موقعیت اجتماعی و مالی برتری نسبت به زهره برخوردار است و در مقام مقایسه می گوید «این طرف، زیبایی، فقر و ناآگاهی است و آن طرف، فرهنگ و زیبایی و شغل» (همان: ۱۸۸).

سرحان نیز همین شیوه را در برخورد با جامعه خویش در پیش می گیرد. او همان گونه که به خاطر کسب منفعت به زهره خیانت می کند، به خاطر کسب موقعیت مالی و اجتماعی برتر به قاچاق کالا روی می آورد و با ایجاد بازار سیاه به آرمان و وطن خود خیانت می کند. اما قابل توجه این که همانگونه که در به دست آوردن معلم زهره شکست می خورد، در عملیات قاچاق نیز شکست خورده، خودکشی می کند: «در کنار جاده پالما جنازه اش را پیدا کردند» (همان: ۶۷).

در یک جمع بندی، عامر وجدی با نگاهی محبت آمیز به زهره می نگرد و میل شدیدی برای دفاع از او دارد. منصور باهی او را تحسین می کند. حسنی علام او را

تحقیر می کند و طلبه مرزوق با او موافق است و سرانجام احساسات سرخان نسبت به او مبهم است و بین محبت و احساس برتری طبقاتی در نوسان است» (محمدسعید، ۱۳۷۸: ۳۲۴). این واکنش های شخصیت های رمان میرامار در قبال زهره، همان واکنش هایی اند که هر کدام در قبال آینده وطن و سرزمین خود نشان داده اند.

زن و نگاه ابزاری به آن

از دیگر نقاط مشترک کارکرد گوهر و زهره، دیدگاهی است که شیخ محمود حکاک در رمان سنگ صبور و ابوالعباس در رمان میرامار در مورد زن ارائه می دهند. هنگامی که احمد از شیخ محمود حکاک می پرسد «این چه معنی دارد که این زن بدبخت رو مایه دس خودت کردی و مته آفتابه خلا رو دار اون رو به این و اون کرایه می دی؟» (چوبک ۱۳۵۲: ۱۸۷) شیخ محمود حکاک جواب می دهد: «خدا فرموده زن برای تمتع است. مثل گوسفندی که سر می بُری و گوشتش را می خوری» (همان: ۱۸۸).

همین تلقی از زن به عنوان حیوان، در میرامار دیده می شود؛ آنگاه که ابوالعباس در مورد زهره می گوید: «آب و رنگ زن ها با هم فرق دارد، اما همه شان به یک حقیقت وابسته اند. زن حیوان بی عقل و دینی است و تنها وسیله ای که از آنها حیوان رام می سازد، لنگه کفش است» (محفوظ، ۲۰۰۹: ۵۹). در اینجا ابوالعباس و شیخ محمود، زن را حیوانی می بینند که باید او را رام کرد و از آن سواری گرفت و همچون گوشت گوسفند برای ارضاء غرایز استفاده نمود.

از طرفی دیگر، وقتی عملکرد مادر گوهر - خجسته - و پدر بزرگ زهره را با هم می سنجمیم، متوجه می شویم که آنها بدون توجه به احساسات دختر، او را به عقد کسی در می آورند که از نظر سنی فاصله زیاد با او دارد. از نظر آنها دختر کالای بی مصرفی در خانه است که هر چه زودتر باید به فروش برسد. «آگه یه کاسب کار نون دراری پیدا شه، رو چشم می ذارمش» (چوبک، ۱۳۵۲: ۶۱). حاج اسماعیل که تاجر گمرک است و هر چیزی را با خط کش منفعت اندازه گیری می کند، تنها

به جنبه سودآوری گوهر می پردازد و می گوید: «می خوام زنم بشه تا ازش بچه دار شم» (همان : ۶۰). پدربزرگ زهره نیز همین نگاه را به زهره دارد: «پدربزرگم فقط دنبال کسب منفعت از من بود» (محفوظ، ۲۰۰۹: ۳۵).

زن، محروم از حقوق حمایتی

از نظر اجتماعی در قرن نوزده و اوایل قرن بیستم چه در ایران و چه در مصر، زن از بسیاری از حقوق مشروعه خود محروم بود. برخی از نویسندگان، اوضاع زنان ایرانی را در این دوره، اسفبار بیان می کنند. (فوران، ۱۳۸۲: ۱۹۱) وضعیت زن مصری آنچنان که افرادی چون «قاسم امین» در پی زدودن اوضاع نامناسبش هستند، (امین، بی تا: ۳۲) بهتر از زن ایرانی نیست.

زهره و گوهر پدر خود را از دست داده اند. آنها در نبود پدر، همچون باغ میوه‌ای هستند که بی حفاظ شده اند و هرکس از راه می رسد، به خود اجازه می دهد که به آنها تعرض کند. نبود پدر که معمولاً در فرهنگ شرقی پناهگاه و محافظ دختر و زن به حساب می آید، اشاره به این واقعیت دارد که زن جامعه مصر و ایران در دوره نگارش و روایت دو رمان، از حقوق حمایتی کمتری برخوردار است و قوانین جامعه که باید همچون پدری از او مراقبت کند، کمتر به او توجه دارد. البته این امر یا به خاطر فقدان قوانین یا به علت عدم کارایی آن است.

دو رمان، نشان دهنده این واقعیت اند که نبود قوانین نظم دهنده و عدم توجه به موازین و قیود دینی، باعث می شود که مردان، بدون در نظر گرفتن قانون و قید و بند دینی و اخلاقی زن را به سوی خود فراخوانند و از آنها درخواست کامیابی نمایند. احمد از گوهر می خواهد تا بدون قید و بند شرعی در کنار او باشد. اما گوهر حاضر نمی شود و به او پیشنهاد می دهد تا حداقل او را عقد موقت کند. احمد سر باز می زند و می گوید: «اگه شیخ محمود صیغت کنه، دیگه خوشم ازت نمی یاد» (چوبک: ۲۲۸). سرحان بحیری نیز از زهره می خواهد بدون عقد قانونی و ازدواج، در کنار او زندگی کند. وی بهانه می آورد که «ازدواج مشکلاتی از طرف خانواده و کار برایم به وجود می آورد و باعث تهدید آینده ام و همین طور زندگی مشترکمان می شود» (محفوظ، : ۱۸۴).

خروج از صحنه

در پایان دو رمان، هر دو شخصیت از صحنه روایت خارج می شوند. زهره به خاطر این اخراج می شود که مردان ساکن پانسیون برای ارضاء غرایز خود و تصاحبش، مسابقه گذاشتند و جنجال به پا کردند و گوهر نیز از آغاز روایت گم می شود و در پایان معلوم می شود به دست سیف القلم کشته شده است.

گم شدن گوهر از آغاز روایت رمان، اشاره به هویت گمشده و فراموش شده زن در جامعه آن دوره دارد و پیدا شدن جسد او، باز اشاره به مرگ هویت تاریخی وی دارد. اخراج زهره از پانسیون نیز به عنوان جامعه کوچک مصر و محل حضور نماینده طبقات مختلف مصر بعد از انقلاب، به این معناست که زن اگر چه به عنوان یکی از اجزاء روابط اجتماعی پذیرفته شد، اما جامعه پس از مدتی او را حتی به عنوان خدمتکار در بطن روابط خود نمی پذیرد. بنابراین، اخراجش می کند.

نتیجه گیری

- با بررسی دو رمان متوجه می شویم که دو نویسنده می کوشند تصویری از جامعه خود را درباره موضوع مورد بحث، در متن به نمایش گذارند. نگاه تحقیرآمیز مرد به زن، یک مسأله طبقه ای یا نژادی نیست، بلکه حالتی فراگیر به خود می گیرد. از شیخ محمود حکاک و حاج اسماعیل سنگ صبور تا ابوالعباس و پدربزرگ زهره در میرامار، زن را به عنوان یکی از لوازم خانه می پندارند. آنها از هر طبقه و گروهی که باشند، زن را موجودی فرودست به حساب می آورند.

نکته قابل توجه این است که نه پدربزرگ زهره و شیخ محمود حکاک و نه دیگر شخصیت ها، تنها عامل چنین نگرشی نیستند، بلکه عامل اصلی، تابوهای اند که در ذهن و حافظه فرهنگی دو کشور جا باز کرده و زمینه این قضاوت ها را مهیا نموده اند. آنها خود نیز، اسیر تابوها و نقش های غلطی اند که از گذشته دور به ذهنیت و هویت آنها تبدیل و تحمیل شده است و نوع رابطه حاکم بر زن و مرد را در روانشان شکل می دهد.

احمد و عامر وجدی، به عنوان روشنفکران جامعه به این نکته آگاه هستند. احمد

می داند که شیخ محمود و حاج اسماعیل و بقیه افراد، میراث خوار فرهنگی اند که از پدر به پسر به ارث رسیده است. به همین خاطر با اشاره به کار شیخ محمود در صیغه دادن گوهر می خواهد تف به صورتش بیندازد، اما زود متوجه می شود که او در این کار بی تقصیر است. عامر نیز با اشاره به ازدواج اجباری زهره توسط پدربزرگش، آن را ناشی از سنت های وحشتناک آباء و اجدادی می داند که از گذشته دور به او رسیده است. اما هیچکدام تصمیم و شهامت مقابله با ناپهنجاری های موجود را ندارند و این امر، واگویه گر بی تفاوتی و شاید هم وحشت نسل معاصر ایران و مصر با ناراستی های اجتماعی است که البته در دیگر سطوح زندگی شان نیز به چشم می خورد.

دو نویسنده با آگاهی از چنین وضعیتی، در اوج دوران پختگی نویسندگی، دست به نگارش این دو رمان می زنند. آنها با درک اینکه زنان به عنوان نیمی از جمعیت جامعه با اقامه عقاید خرافه و سنتی نادیده گرفته شده اند، برای ترسیم هر چه روشن تر چهره شان آنها را از تک گویی کنار گذاشتند تا اثرشان تصویری حقیقی و بیانی واقعی از زن نادیده انگاشته دوران خویش باشد.

شخصیت های سنگ صبور و میرامار شخصیت های واقعی جامعه و اغلب از اقشار رده پایین جامعه اند که عموماً سرخورده شده، در تلاشند تا از گزینه حذف برای حل مشکلات خود و جامعه استفاده کنند.

زن انعکاس یافته در دو رمان، در تلازمی نسبتاً کامل از جامعه ایران و مصر زمان نگارش دارند؛ دو سرزمینی که همواره چون ابزار، مورد استفاده استعمارگران قرار گرفته و حق حیاتشان فقط به خاطر ارضاء اهداف نامشروعشان بوده است. از طرفی دیگر، نیروهای مستبد و بی اراده داخلی نیز خواسته یا نا خواسته، آنها را در تحقق اهدافشان یاری می کنند. ضمن این که باید نقش زیر ساخت های اجتماعی و اقتصادی را در شکل گیری چنین نگرش و به دیگر سخن در شکل گیری دو رمان مورد توجه قرار داد.

برای تبیین جایگاه و کارکرد زن، از دیگر نکات قابل توجه در متن دو رمان، حاکمیت سلسله عوامل روانی حاکم بر طیف های مختلف جامعه است که به

عنوان عوامل مؤثر، در این فرایند ایفای نقش می کنند. البته ذکر این نکته نیز ضروری است که متغیرهای ریشه دار در ساختار فرهنگی و اجتماعی، همراه با مؤلفه های روحی و روانی در شکل گیری این عوامل، نقشی مهم برعهده می گیرند که خود نیازمند واکاوی جامعه شناختی و روان شناختی هستند و فرصتی دیگر می طلبند.

منابع

- ۱- امیدوار، زهرا، (۱۳۵۹) زنان عرب، تهران: کانون اندیشه‌های نوین.
- ۲- امین، قاسم (بی تا) تحریر المرأة، مصر: دارالمعارف.
- ۳- انصاری، محمود شکیب (۱۳۸۴) تطور الأدب العربی المعاصر، اهواز: دانشگاه شهید چمران، ط ۴.
- ۴- بیات، حسین (۱۳۸۷) داستان نویسی جریان سیال ذهن، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۱.
- ۵- پاینده، حسین (۱۳۸۹) داستان کوتاه در ایران، تهران: نیلوفر، چ ۱.
- ۶- چوبک، صادق (۱۳۵۲) سنگ صبور، تهران: انتشارات جاویدان، چ ۲.
- ۷- داد، سیما (۱۳۸۷) فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید، چ ۴.
- ۸- دست غیب، عبدالعلی (۱۳۵۳) نقد آثار صادق چوبک، تهران: پازند.
- ۹- دهباشی، علی (۱۳۸۰) یاد صادق چوبک، تهران: نشر ثالث، چ ۱.
- ۱۰- رایس، کلارا کولیور (۱۳۸۳) زنان ایرانی‌وراه و رسم زندگی آنان، ترجمه: دکتر اسدالله آزاد، تهران: کتابدار، چ ۱.
- ۱۱- روزبه، محمدرضا (۱۳۸۷) ادبیات معاصر ایران، تهران: نشر روزگار، چ ۳.
- ۱۲- سعداوی، نوال (۱۳۵۹) چهره عریان زن عرب، ترجمه: مجید فروتن و رحیم مرادی، تهران: کانون اندیشه‌های نوین، چ ۱.
- ۱۳- شایگان فر، حمیدرضا (۱۳۸۴) نقد ادبی، تهران: دستان، چ ۲.
- ۱۴- عبدالمعطی، فاروق (۱۹۹۴) نجیب محفوظ بین الروایة و الأدب الروائی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ط ۱.
- ۱۵- غسان السید و آخرون (۲۰۰۱) الأدب المقارن، دمشق: مطبعة قمحه إخوان.
- ۱۶- غنیمی هلال، محمّد (۱۹۹۷) النقد الأدبی الحدیث، بیروت: دار العوده.
- ۱۷- فوران، جان (۱۳۸۲) مقاومت شکننده، ترجمه: احمدتدین، تهران: رسا، چ ۴.
- ۱۸- فورست، لیلیان (۱۳۸۸) ناتورالیسم، تهران: مرکز، چ ۵.

- ۱۹- کامبل، روبرت (۱۹۹۶) *أعلام الأدب العربي المعاصر*، ج ۲، بیروت: جامعة القديس يوسف.
- ۲۰- محفوظ، نجیب (۲۰۰۹)، *میرامار*، قاهره: دار الشروق، ط ۴.
- ۲۱- محمدسعید، فاطمه الزهراء (۱۳۷۸) *سمبولیسم در آثار نجیب محفوظ*، ترجمه: نجمه رجایی، مشهد: دانشگاه فردوسی، چ ۱.
- ۲۲- محمودی، حسن (۱۳۸۵) *نقد و تحلیل گزیده داستان های صادق چوبک*، تهران: نشر روزگار، چ ۳.
- ۲۳- ملک زاده، مهدی (۱۳۶۳)، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، تهران: انتشارات علمی، چ ۲.
- ۲۴- مهدی پور عمرانی، روح الله (۱۳۷۸) *گزیده داستان های کوتاه صادق چوبک*، تهران: نشر روزگار، چ ۱.
- ۲۵- الهواری، صلاح الدین (۲۰۰۱) *المرأه فی شعر نزار قبانی*، بیروت: دار البحار، ط ۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی